



۲۰۱۷/۰۸/۳۰



بشیر احمد زکریا

شهزاده افغان

و

دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده : پوهاند دوکتور بشیر احمد زکریا

ترجمه

رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوامم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دری و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء :

به ملت شریف افغان

فصل چهاردهم

بخش اول

تا این دم شاید سؤالی در ذهن تان خطور کرده باشد که آیا من متمایل به افغان ها استم یا برتانوی ها؟ تا جائیکه میدانید من از دینای غرب آمده ام و با «جهان نوین»^۱ پیوند یافته ام. ولی به مثابه یک امریکائی آزاد اندیش که از کوره راه مذاب بشریت اروپائی، هسپانوی، افریقایی، امریکای بومی و آسیایی برخاسته ام خود را آزاد تر از آن می پندارم تا در قید و بند نژاد، دین، قومیت و فرهنگ محصور بمانم. این قانون اساسی امریکا بود که دروازه های جهان بینی جهانگرایی را نه تنها برخ مردم امریکا بلکه برای همه ملت های جهان گشود. قضاوت را به شما میگذارم تا قاضی آن جنگی باشید که شرکت کنندگان اروپائی و تأریخ دانان آن، آنرا به نام آن جنگی شرحه کرده اند که گویا به وسیله "یکی از نژاد های خائن افغان های وحشی" هدایت شده است.

پاتنجر می نویسد: "بیشترین چیزیکه با اطمینان و طیب خاطر می تواند به شهزاده محمد اکبر خان نسبت داده شود علاقمندی مخلصانه وی بخاطر نجات حیات برتانوی ها تا حد توانش بود، مشروط به اینکه انعکاس ابعاد شکست برتانوی ها مصدوم نگردد. موصوف در برابر زندانیان بریتانوی ای که در دستش بود برخورد نهایت جوانمردانه و مملو از غیرت به صورت بلا استثنا و بلاوقفه نشان داده است."

در حوالی فیروزی، جنرال سیل که به نام مستعار "باب جنگی"^۲ یاد می شد مطلع شد که شهزاده اکبر خان تدارکات حمله بر جلال آباد را در سر دارد؛ بعد از وصول این خبر جنرال سیل از کپتان برادفوت^۳ که در میان سه تن برادران کلانتر از همه بود تقاضا کرد تا دیوارهای مخروب دفاعی شهر جلال آباد را ترمیم نماید. قبل از زلزله مؤرخ نهم فیروزی "دیوارهای شهر جلال آباد ترمیم شدند، دیوارهای پناهگاه ها و سنگرها بلند شدند، ستون پایه ها و استحکامات وسعت یافتند و در اطراف دیوار ها به عمق ۱۰ فوت «سه متر» خندق کنده شد. " ولی زلزله هولناک، تمام مرمّت کاری هایی را که طی چندین ماه انجام شده بود در ظرف چند ثانیه معدوم کرد. همه گمان می کردند که این بهترین موقع برای لشکر در حال انتظار سردار محمد اکبرخان در ولایت مشرقی است تا از آن استفاده کنند. ولی سران افغان و اکثریت جنگجویان از شهزاده محمد اکبر خان اجازه خواستند تا بعد از زلزله به خانه های خود برگردند و از خانواده های شان بازدید نمایند و ببینند که این زلزله مهیب چه مصیبتی را بالای شان نازل کرده است؛ سردار محمد اکبر خان از سر ناگزیری بی درنگ به آنها اجازه داد. این حالت به برادفوت فرصت دیگر به دست داد تا با انجنیران خود روی ترمیم استحکامات فوق الذکر مجدداً کار نماید و کار را شب روز

^۱ - New World

^۲ - Fighting Bob

^۳ - Captain Broadfoot

به عجله و تا حد ممکن آغاز کرد. زمانیکه شهزاده محمد اکبر خان تا حدود جلال آباد پیشروی کرد متعجبانه در برابر شهر ایستاد و دید که شهر درست به قلعه و دژ مستحکم دفاعی می ماند که هیچ آثار ویرانی زلزله در آن به چشم نمی خورد؛ سردار اکبر خان که توقع می کرد زلزله باید دیوارهای شهر را به خاک برابر کرده باشد هیچ چیزی از آثار زلزله را ندید و در برابر نیروی "خدای غرب" حیرت زده ایستاد. به تاریخ اول اپریل گارنیزون جلال آباد را گرسنگی و قحطی تهدید کرد زیرا سردار اکبرخان شهر را محاصره کرده بود. جنرال سیل سواره نظام خود را بیرون فرستاد، سواره نظام یک رمه پنجمند رأس گوسفند و بز را می یابد که در نزدیکی دیوارهای شهر محاصره شده می چریدند و بدینگونه خود را از خطر قحطی و گرسنگی نجات دادند. یک هفته بعد جنرال سیل سوار بر اسب سفید خود در یک حمله غافل گیرانه بالای نیروی افغان یورش برده و سردار اکبر خان را با لشکر شش هزار نفری اش منهزم می سازد. جنرال اردوگاه سردار اکبرخان را تسخیر و خیمه شهزاده اکبر خان و پارچه های نیروی توپخانه وی را که قبلاً از انگلیس ها به طور غنیمت بدست آورده بود آتش زد. چند روز بعد سردار اکبر خان که از زندانیان انگلیس بازدید می نمود در مورد شکست خود به کپتان جیورج لارنس حکایه کرد که گفته های وی را کلمه به کلمه ثبت تاریخ نموده است، "سردار محمد اکبر خان در رابطه با شکست خود و پیروزی 'جنرال' سیل درست مثل یک نظامی به زبان آزاد حکایه کرد و بدون کم و کاست از دلاوری افراد ما ستایش کرد و از جنرال سیل یاد آوری کرد که در جلو لشکر خود به صورت آشکار بالای اسب سفید خود سوار بود. "شهزاده محمد اکبرخان علی الرغم شکستش هرگز در برابر هیچ زندانی خود خشم و غضب نشان نداد بلکه به قول خانم دلیر ویکتوریایی لیدی سیل از سردار اکبرخان به جز از احترام و محبت چیز دیگری ندیدیم. شهزاده چندین بار به اصرار به لیدی سیل گفته بود که نامبرده زندانی نه بلکه یک مهمان است."

بیانید به ماجرا، سرنوشت و مکان کاروان چهل و شش نفری گروگانان و یا اسیران جنگی انگلیس برگردیم که تحت محافظت شهزاده محمد اکبر خان در آمده بودند. یک تعداد حوادث را خودم به چشم سر دیده ام و گزارش یکتعداد آن از طریق شخصیت های برجسته افغان و افسران انگلیس به من داده شده است. ولی بهترین شرح سرنوشت این دسته خانم ها، اطفال و افسران عالیرتبه بریتانوی را می توان در ژورنال یادداشت های لیدی سیل سراغ کرد که آنرا بعد از بازگشت به انگلستان نشر کرده است. زمانیکه دوباره به طرف امریکا می رفتم با این کتاب در مسیر راهم به کشور در لندن روبرو شدم.

به تاریخ چهاردهم جنوری جنرال الفنستن، بریگیدیر «دگرمن» شلتن و کپتان جانسن با شهزاده محمد اکبر خان و من حرکت خود را ساعت ۹ بجه صبح با یک گروه از اسرای جنگی انگلیس به طرف سرمنزل تعیین شده یعنی قلعه محمد علی خان آغاز کردیم. ما باید بر فراز تنگی بالا می شدیم، باید راه خود را از بیراهه های نهایت ناهموار و مملو از صخره های که از پهلوی دریا های خروشان و سیل آسا در بین دره ها و کوه ها عبور می کنند می پیمودیم، پیمودن چنین راه ها برای شترها که از چنین راه ها می گذرند خیلی مشکل آفرین است. من در پهلوی اکبر خان سوار اسب بودم و درگوشم آهسته گفت که ساکت باشم

زیرا جنرال به او گفته بود که مرا خوش ندارد. از همان جا به بعد از زندانیان انگلیس با اختیار نمودن سکوت فاصله گرفتم. در مسیر راه از پهلوی چندین تن هندوستانی تیر شدید که از قتل عام دو روز قبل زنده مانده بودند. آنها تیره بخت شده بودند، گرسنه بودند، می لرزیدند، یکتعداد شان زخمی بودند که لباس کافی برای تحفظ جان شان در سرما نداشتند. پسان ها شنیدیم که یکتعداد شان دست به خوردن اجساد زنده، که در جنگ قربانی شده بودند. زمانی که انسانیت را به این حالت مخوف دیدم، قلبم سوراخ شد. به جنگ نفرین فرستادم که زاده چنین جنون مطلق است، جنونی که دیگر در نسل انسانیت نمی گنجد و به نسل انسانان جنگزا که هرگز در بساط بندگی خداوند نمی گنجد نفرین فرستادم!

سر انجام بعد از پیمودن بیست و چهار مایل به قلعه رسیدیم. شهزاده اکبرخان، جنرال و افسران دیگر مانند شلتن، جانسن و آقای ملویل^۴ را دعوت نمودند تا غذای را با ما یکجا بخورند. "... ما بعد از نان شب و چای از طرف شب استراحت خوش داشتیم؛ اتاق با اشتعال آتش و دود فراوان گرم شد. " به تاریخ پانزدهم جنوری از دو شاخه فرعی دریای متلاطم و شیب دار پنجشیر گذشتیم. شهزاده، خانم والر^۵ را نزد ما آورد به خاطریکه موصوفه عقب وی بالای اسپش نشسته بود. ناگهان متوجه یک سپاهی سرخ پوش شدم که لغزید و روی امواج سفید دریای خروشان غلتید. اسپ خود را قمچین زده و خود را با اسپ به داخل آب انداختم و در بین آب خشمگین که فواره های آن عربده کنان به هوا بلند می شد شنا نمودم. دست راستم را دراز کرده و دستش را گرفتم. خروش جریان آب نهایت قوی بود که عسکر مذکور را با خود کش کرده و دستش از دستم لغزید و امواج متلاطم آب او را با خود برد. من موازنه خود را تقریباً از دست دادم ولی به مجردیکه عنان اسپم فلورا را کش کردم ثابت به جا ایستاد و توازنم را بدست آوردم. یونیفورم سرخ عسکر تا دور ها به چشم می خورد که در امواج خروشان دریای شیب دار بالا و پائین می شد. همه سران اقوام زندانیان شانرا بالای اسپهای شان سوار و در عبور از دریا کمک کردند. علی الرغم همه سعی و تلاشها باز هم دریای خشمگین پنجشیر پنج تن از عساکر را با خود بُرد. سرانجام به تاریخ هفدهم جنوری به قلعه «بودی آباد»^۶ رسیدیم که یکی از مراکز قومانده شهزاده محمد اکبر خان بود. در هر طرف داخل قلعه حدود شش تا هفت اتاق بود. سردار محمد اکبرخان، برادر محمد شاه خان، دوست محمد خان را مسؤول نگهداری و سرپرستی زندانیان مقرر کرد. شهزاده اکبرخان زندانیان را با تأثر و وقار پیرامون کشتاری که در گندمک به وقوع پیوسته بود خبر نمود و گفت تنها یک افسر انگلیس توانست خود را زنده به جلال آباد برساند. خانم ها و آقایان بیچاره انگلیس با شنیدن این خبر تراژیک مخوفانه با اندوه و غم تکان خوردند. چنین به نظر می رسید که آنها در طول تمام روز پیرامون سرنوشت بقایای لشکر کابل در بیم بودند ولی بعد از شنیدن خبر باز هم قلوب شان در پیچ و تاب بود. زنان ۹ تن افسر و شوهران شان که در مجموع ۲۰ تن می شد با ۱۴ طفل در اتاق های مختلف تقسیمات شدند و ۱۷ تن عسکر برتانوی و دو خانم انگلیسی و یک طفل هم به اتاق های دیگر برده شدند. شهزاده محمد اکبرخان،

^۴ - Mr. Melville

^۵ - Mrs. Waller

^۶ - Boodi-abad fort

سلطان جان سرکار و غلام معین الدین خان از آنها همواره باز دید می کردند. اکبر خان به لیدی سیل گفت که آنها زندانی نیستند و به مجرد اجازه شرایط و حالت موجب راحت شان فراهم خواهد شد. همچنان سردار محمد اکبر خان به لیدی سیل گفت که اگر خواهان ارسال نامه به شوهرش جنرال سیل باشد زمینه ارسال مکاتبه را برایش مهیا خواهد ساخت تا نامه اش بدست وی برسد.

پایان بخش (۱) فصل چهاردهم
ادامه دارد

مطالب بخش های فصل دوازدهم تا بخش های سیزدهم را به کمک لینک های آتی مطالعه کرده می توانید:

فصل دوازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۱.pdf

فصل دوازدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۲.pdf

فصل دوازدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۲_۳.pdf

فصل سیزدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۱.pdf

فصل سیزدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۲.pdf

فصل سیزدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۳_۳.pdf